



گفت‌وگو با
بدرالملوک امام
معلم بازنشسته

بازنشستگی هرگز!

محمدرضا حشمتی
عکاس: ابراهیم سپاسان

نود و دو سال را پشت سر گذاشته است. همچنان سرحال و پر انرژی از کار و خدمت می‌گوید. خودش را مسئول می‌داند که فردا باید پاسخگوی خدای مهربان باشد. مدام زمزمه می‌کند «وقفوهم انهم مسئولون». با وجود بیماری‌های جسمی، مدام در خیریه‌های شهرها پیگیر امور است. دغدغه‌اش خدمت است و کار خیر. کار خیر را در دوران کودکی در خانواده آموخته است و حتی پس از بازنشستگی از آموزش و پرورش، از انجام کار خیر بازنشسته نشده است. می‌گوید: «تا زمانی که زنده‌ام، دست از تلاش برای مردم بر نمی‌دارم. زندگی یعنی تلاش، و به جوانان توصیه می‌کنم در هیچ مرحله از مسیر زندگی دست از تلاش برندارند. به کهولت جسمی اجازه نمی‌دهم روحم را دچار افت کند. به صراحت می‌توانم بگویم روح یک جوان را دارم.»

گفت‌وگوی ما با ایشان در حالی بود که دو دستش را با باند بسته بود، اما بدون توجه به دردی که گاهی چهره‌اش را به هم می‌پیچید، از تجربه‌های سخت و شیرین زندگی صحبت کرد تا چراغی دیگر برای راهمان افروخته شود که از معلمان سرزمین خود بیش از پیش بیاموزیم و به وجود آنان افتخار کنیم.

تولد و بعد!

سال ۱۳۲۴ با همسر که از اقوام بود و علوم تربیتی و فلسفه خوانده و معلم بود ازدواج کردم. ۷۲ سال زندگی را با شریکی که همدل بود و همراه، طی کردم. پس از مهاجرت به قم، همسر، مرحوم جواد، معلم مدرسه حکیم نظامی قم شد و من هم در مدرسه ۱۷ دی کوچه آقا ملک فعالیت و تدریس را شروع کردم.

معلمی

من در خانه‌ای بزرگ شده بودم که مدام در آن کلاس درس

در تیرماه ۱۳۰۵ در خانواده‌ای روحانی در ابهر استان زنجان به دنیا آمدم. در خانه‌ای بزرگ شدم که پر رفت و آمد بود. مادربزرگم شاعر و حکیم بود. مردم برای مداوا و یادگیری ادبیات و شعر و قرآن به خانه ما می‌آمدند. پدرم نیز روحانی ادیب و طبیعی بود و همواره از خدمت به مردم خشنود. در دوره‌ای زندگی کردیم که جنگ بود و قحطی و کودتا و مشروطه و انقلاب. پس از کشف حجاب، در دی ماه ۱۳۱۴، از مدرسه رفتن محروم شدم و به عنوان پزشک‌یار در خدمت مادربزرگم بودم. در

زندگی یعنی تلاش،
و به جوانان توصیه
می‌کنم در هیچ
مرحله از مسیر
زندگی دست از
تلاش برندارند

ایشان امتیاز و مجوز تأسیس مدرسه «جوادیه» را به نیت امام جواد (ع) گرفتیم. همان روز، یعنی دقیقاً پنجشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۴۰، به اداره آموزش و پرورش قم رفتم و کارهای اداری را پیگیری کردم تا بتوانیم زودتر کارهای لازم برای راه‌اندازی مدرسه را انجام دهیم. از فردای همان روز کار را شروع کردیم.

در منطقه پل آهنچی خانه‌ای اجاره کردم و مدرسه دخترانه «جوادیه» دایر شد. همسر من همیشه مشوقم بود و تا جایی که ممکن بود به من کمک می‌کرد. دوتا از اتاق‌های مدرسه در زیرزمین بودند. همسر من توجه خاصی به محیط تربیتی داشت و معتقد بود محیط تربیتی باید بهتر از منزل مسکونی بچه‌ها باشد و ما باید تمام تلاشمان را برای رفاه بچه‌ها بکنیم. به همین خاطر، حضور در زیرزمین را برای دانش‌آموزان مناسب نمی‌دانست. پولی هم برای اجاره جای بهتر نداشتیم! خانه خودمان را فروختیم و صد هزار تومان پس‌اندازمان را روی آن گذاشتیم و از دوست و فامیل هم صد هزار تومان قرض کردیم و زمینی در خیابان ایستگاه برای ساخت مدرسه خریدیم. کلنگ مدرسه توسط مرحوم آیت‌الله زنجانی، پدر آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی، در دهم خرداد سال ۱۳۴۱ زده شد. در مدت سه ماه مدرسه ساخته شد. این مدرسه تا سال ۱۳۵۵ یکی از بهترین مدرسه‌های دخترانه قم بود. سال ۱۳۵۵ به دلیل بیماری همسر من به تهران مهاجرت کردیم. همچنان به کار معلمی ادامه دادم تا در سال ۱۳۷۰ بازنشسته شدم.

خاطره‌ای از دوران ساخت مدرسه

در مسیر ساخت مدرسه خیلی سختی کشیدیم و زیر بار قرض رفتیم. من همه طلاهایم را که شامل چند انگو و گردن‌بند بودند، فروختم، به جز خانه و طلاهای کمی که من داشتم، سرمایه‌ای نداشتیم. زمان فروختن طلاها چشمم به وزنه

برگزار می‌شد. مادر بزرگم نیمی از روز را به تدریس می‌پرداخت و نیم دیگر را به طبابت مشغول بود. همسر من در شهر بیجار دبیر بود. من از همسر و مادر بزرگم چیزهای زیادی درباره معلمی دیده و یاد گرفته بودم. از ابتدا با کتاب‌های روان‌شناسی آشنا بودم و مدام آن‌ها را مطالعه می‌کردم. در قم به صورت داوطلبانه و بدون دریافت پول، ۲۸ ساعت در هفته در مدرسه مشغول به کار شدم. اوایل کارهای پرورشی انجام می‌دادم. در جشن تولد حضرت زهرا (س) نمایش‌نامه‌ای درباره زندگی یک یتیم نوشتیم و بچه‌ها اجرا کردند. از همان موقع هم به یتیم توجه خاصی داشتم. و این مسیری بود که من در آن معلم شدم.

تأسیس مدرسه

پس از مدتی کار در مدرسه، تصمیم گرفتم مدرسه‌ای با مدیریت خودم داشته باشم. در زمانی که آقای درخشش وزیر آموزش و پرورش بود، با دهان روزه از قم به تهران آمدم و از



اراده، توکل و شناخت هدف و مقصد به من نیروی حرکت می‌دهد

اهمیت این موضوع به حدی است که خداوند چند آیه قرآن را به موضوع یتیم اختصاص داده است.

الان با مؤسسه‌های دیگری هم همکاری دارم. بعضی از آن‌ها در شهرها بیش از چهار هزار دانش‌آموز را تحت حمایت دارند. تلاش ما این است که کارها با کیفیت مناسب ارائه شوند. من سعی می‌کنم به تمام شعبه‌ها سر بزنم و رسیدگی کنم.

این سن و این همه کار!

در هر سن و سالی باید کار کرد و امید را از دست نداد. بسیاری از افراد هم‌سن من یا حتی در سنین پایین‌تر، فعالیت اجتماعی ندارند و مدام از دردهایی که پیری برایشان در پی داشته گله و شکایت می‌کنند. باید بپذیریم، کهنسالی بخشی از زندگی است و باید با آن کنار آمد. بدون کمربند طبی قادر به نشستن نیستیم، پاهایم درد می‌کنند، پوکی استخوان دارم و قلبم ناراحت است. اما با وجود همه این مشکلات، هرگز کسی ندیده است که از درد شکایت کنم یا کارهایم را به خاطر مشکلات جسمی عقب بیندازم، به طوری که هر کس مرا می‌بیند، تصور می‌کند جوانی بیست‌ساله‌ام (می‌خندد). اما در مقابل یتیم بسیار حساسم.

اراده و توکل و شناخت هدف و مقصد به من نیروی حرکت می‌دهد. تا وقتی زنده‌ام و نفس می‌کشم، چرا باید از این نعمت استفاده نکنم؟

مسیر زندگی شما؟

یک کلمه. تقوا.

شما در چه محیطی آموزش دیده‌اید که این قدر خوب تقوا را می‌فهمید؟

به کتاب دیوان پروین اعتصامی اشاره می‌کند. کتاب را برمی‌دارد و ابیات زیر را از حفظ می‌خواند:

اگر فلاطن و سقراط بوده‌اند بزرگ

بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

به گاهواره مادر به کودکی بس خفت

سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

چه پهلوان و چه سالک، چه زاهد و چه فقیه

شدند یکسره شاگرد این دبیرستان

بود و امیدوار بودم کفه طلاها سنگین‌تر از کفه وزنه شود تا پول مورد نیازمان تأمین شود. اما وزنه همچنان پایین مانده بود و بالا نمی‌آمد. من در لحظه آخر حلقه ازدواجم را از انگشت بیرون آوردم و داخل کفه طلاها انداختم. حلقه‌ام را بسیار دوست داشتم، اما هدفمان برایم بارزش‌تر بود.

پس از بازنشستگی

پس از بازنشستگی رفتم مهرشهر کرج. به یک مؤسسه معلولین مراجعه و اعلام کردم حاضرم داوطلبانه کمک کنم. مدتی در دهان بچه‌های معلول غذا می‌گذاشتم. پس از مدتی که با این بچه‌ها و مؤسسه کار کردم، با عده‌ای از خانم‌ها مؤسسه خیریه امام علی (ع) را راه‌اندازی کردیم. اوایل سالن خانه خودم را برای این کار در نظر گرفتیم. بچه‌های یتیم را در خانه خودم مثل فرزندانم پذیرفتم و تربیت کردم. الان ساختمان جدیدی برای مؤسسه خیریه‌مان ساخته شده و ۳۰۰ یتیم و ۱۲۰ مادر تحت پوشش هستند.

برای هر یتیم یک حساب جداگانه داریم که خیرین هر ماه دویست هزار تومان به حسابشان می‌ریزند. صد وهشتاد هزار تومان را برای هزینه‌های جاری بچه‌ها هزینه می‌کنیم و بیست هزار تومان در حساب آن‌ها می‌ماند تا زمانی که از پوشش مؤسسه خارج شدند، پس‌اندازی داشته باشند. یتیم‌داری مهم است و به محبت، توجه و رسیدگی مداوم نیاز دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «یسالونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر» (بقره/۲۲۰) به حضرت محمد (ص) تأکید می‌کند که ای محمد، مردم از تو درباره ایتام می‌پرسند. بگو اصلاح امور آن‌ها بهتر است. می‌گویند اصلاح امور، نه فقط سیر کردن شکم آن‌ها.

روزی یکی از ورزشکاران مشهور پیشمان آمده بود، در حالی که فرزندش را که کمی بی‌حال بود، در بغل داشت. بچه سرش را کنار گردن او گذاشته و خوابیده بود. از من درباره احوال ایتام و نیازهایشان پرسید. به گردن او اشاره کردم و گفتم، این‌ها این را ندارند! من همیشه فکر می‌کنم حق ایتام را به جا نیاورده‌ام. آیا مثل نوه خودم به آن‌ها توجه دارم؟ اصلاح امور، فقط جنبه مادی نیست. به همین دلیل، رسیدگی تحصیلی، اختصاص زمان مراجعه به مشاور برای بچه‌ها و مادرانشان و ... را هم در برنامه‌های خیریه گنجانده‌ایم. از تو درباره اینکه با یتیمان چه کرده‌ای سؤال خواهد شد.